

پولس در حضور قستوس فرماندار

¹ پس چون قستوس به ولایت خود رسید، بعد از سه روز از قیصریه به اورشلیم رفت. ² و رئیس کهنه و اکابر یهود نزد او بر پولس ادعا کردند و بدو التماس نموده، ³ مثنی بر وی خواستند تا او را به اورشلیم بفرستد و در کمین بودند که او را در راه بکشند. ⁴ اما قستوس جواب داد که پولس را باید در قیصریه نگاه داشت، زیرا خود اراده داشت به زودی آنجا برود. ⁵ و گفت: پس کسانی از شما که می‌توانند همراه بیایند تا اگر چیزی در این شخص یافت شود، بر او ادعا نمایند. ⁶ و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقف کرده بود، به قیصریه آمد و بامدادان بر مسند حکومت برآمده، فرمود تا پولس را حاضر سازند. ⁷ چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، به گرد او ایستاده، شکایت‌های بسیار و گران بر پولس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد. ⁸ او جواب داد که: نه به شریعت یهود و نه به معبدو نه به قیصر هیچ گناه کرده‌ام.

دادخواهی پولس

⁹ اما چون قستوس خواست بر یهود مَّت نه‌د، در جواب پولس گفت: آیا می‌خواهی به اورشلیم آیی تا در آنجا در این امور به حضور من حکم شود؟ ¹⁰ پولس گفت: در محکمه قیصر ایستاده‌ام که در آنجا می‌باید محاکمه من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکرده‌ام، چنانکه تو نیز نیکو می‌دانی. ¹¹ پس هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. لیکن اگر هیچ یک از این شکایت‌هایی که اینها بر من می‌آورند اصلی ندارد، کسی نمی‌تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی می‌کنم. ¹² آنگاه قستوس بعد از مکالمه با اهل شورا جواب داد: آیا به قیصر رفع دعوی کردی، به حضور قیصر خواهی رفت.

پولس در حضور آگریپاس پادشاه

¹³ و بعد از مرور ایام چند، آگریپاس پادشاه و برنیکی برای تجت قستوس به قیصریه آمدند. ¹⁴ و چون روزی بسیار در آنجا توقف نمودند، قستوس برای پادشاه،

مقدمه پولس را بیان کرده، گفت: مردی است که فلیکس او را در بند گذاشته است، ¹⁵ که درباره او وقتی که به اورشلیم آمد، رؤسای کهنه و مشایخ یهود مرا خبر دادند و خواهش نمودند که بر او داوری شود. ¹⁶ در جواب ایشان گفتم که: رومیان را رسم نیست که احدی را بپارند قبل از آنکه مدعی‌علیه، مدعیان خود را روبرو شود و او را فرصت دهند که ادعای ایشان را جواب گوید. ¹⁷ پس چون ایشان در اینجا جمع شدند، بی‌درنگ در روز دوم بر مسند نشست، فرمودم تا آن شخص را حاضر کردند. ¹⁸ و مدعیانش برپا ایستاده، از آنچه من گمان می‌بردم هیچ ادعا بر وی نیاوردند. ¹⁹ بلکه مسأله‌ای چند بر او ایراد کردند درباره مذهب خود و در حق عیسی نامی که مرده است و پولس می‌گوید که او زنده است. ²⁰ و چون من در این گونه مسایل شک داشتم، از او پرسیدم که: آیا می‌خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا این مقدمه فیصل پذیرد؟ ²¹ ولی چون پولس رفع دعوی کرد که برای محاکمه اوگسطس محفوظ ماند، فرمان دادم که او را نگاه بدارند تا او را به حضور قیصر روانه نمایم. ²² آگریپاس به قستوس گفت: من نیز می‌خواهم این شخص را بشنوم. گفت: فردا او را خواهی شنید.

²³ پس بامدادان چون آگریپاس و برنیکی با حشمتی عظیم آمدند و به دارالاستماع با مینباشیان و بزرگان شهر داخل شدند، به فرمان قستوس پولس را حاضر ساختند. ²⁴ آنگاه قستوس گفت: ای آگریپاس پادشاه، و ای همه مردمانی که نزد ما حضور دارید، این شخص را می‌بینید که درباره او تمامی جماعت یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا فریاد کرده، از من خواهش نمودند که دیگر نباید زیست کند. ²⁵ و لیکن چون من دریافتم که او هیچ عملی مستوجب قتل نکرده است و خود به اوگسطس رفع دعوی کرد، اراده کردم که او را بفرستم. ²⁶ و چون چیزی درست ندارم که درباره او به خداوندگار مرقوم دارم، از این جهت او را نزد شما و علی‌الخصوص در حضور تو، ای آگریپاس پادشاه، آوردم تا بعد از تفحص شاید چیزی یافته بنگارم. ²⁷ زیرا مرا خلاف عقل می‌نماید که اسیری را بفرستم و شکایت‌هایی که بر اوست معروض ندارم.